

شرایط قاضی - مذكر بودن

برگه جلسه :

صفحه 227 و 228

(جلسه صد و نهم)

2. بررسی و نقد ادله روایی و سنت¹

الف. بررسی و نقد استدلال به معتبره ابوخیجه

قبلا اشاره کردیم که جمعی از فقیهان این معتبره را یکی از ادله اختصاص مشروعیت قضا به مرد قرار داده‌اند. ماتن محترم ما هم با تعبیر «و تشهد علی ذلک صحیحة جمال المتقدمة»² این استدلال را پذیرفته است. صاحب جواهر هم، هر چند نامی از این معتبره نمی‌برد لکن به همین روایت - البته قبلا بیان کرده‌ایم: ما در این باره از ابوخیجه دو روایت داریم³ - اشاره دارد، آن جا که می‌فرماید: «بل فی بعضها التصریح بالرجل»⁴.

نقدهای وارد بر این استدلال

نقد اول: نقد اول از مثل شیخ انصاری است که فرموده است (با تلخیص):

«لو لاه (عدم الخلاف) قوی المصیر الی عدم اعتبار الثانی (الذکورة) و ان اشتمل بعض الروایات علی ذکر الرجل؛ لامکان حمله علی الورد مورد الغالب فلا یخصص به العمومات»⁵. شنیدنی این که محقق خوبی که در متن مورد اشاره به این معتبره استدلال کرده است در مجالی دیگر حرف شیخ انصاری را - با اضافاتی دارد - دارد! توجه کنید:

«...أن أخذ عنوان الرجل فی موضوع الحكم بالرجوع انما هو من جهة التقابل باهل الجور و حکامهم حیث منع - ع - عن التحاکم إلیهم، و الغالب المتعارف فی القضاء هو الرجولية و لا نستعهد قضاوة النساء و لو فی مورد واحد فاخذ عنوان الرجولية من باب الغلبة لا من جهة التعبد و حصر القضاوة بالرجال، فلا دلالة للحسنة علی أن الرجولية معتبرة فی باب القضاء...»⁶.

مراد ایشان از «حسنه» همان صحیحة ابوخیجه است. ضمنا مستندا به برخی قرائن تاریخ متن اول متأخر از متن دوم است. پس نظر نهایی ایشان همان است که در متن اول نقل گردید (و تشهد علی ذلک ...)

ادامه و تایید نقد

به نظر می‌رسد طرفداران استدلال به معتبره ابوخیجه نتوانسته‌اند نقد فوق را پاسخ دهند. البته این روایت دلالت بر تعمیم ندارد لکن صحبت از دلالت بر تعمیم نیست، گفتگو از دلالت بر اختصاص است که به نظر می‌رسد، دلالتی عرفی بر این امر از این روایت استقرار نیافته است.

(پایان جلسه)

نقد دوم: نقد دوم این است که در برخی روایات مثل مقبوله ابن حنظله تعبیر «رجل» نیست (بنظران من کان منکم). حال اگر عمومات یا اطلاقات کتاب الله و اخبار قضا را هم اضافه کنیم ادله عدم اختصاص بی‌شمار می‌شود!

نقد نقد

برخی خواسته‌اند نقد فوق را پاسخ دهند با این بیان: «لا یقال: انه لیس للرجل موضوعیة، لانه لا یمکن الغاء الخصوصیة فی مثل هذا المقام، و ان مناسبة الحكم و الموضوع تقتضی الموضوعیة، فالروایة هذه مقیدة للروایات المطلقة ان لم تكن منصرفة عن

النساء»⁷.

بررسی نقد نقد

این متن در واقع پاسخ دو شبهه است؛ بدین قرار: رجل خصوصیت ندارد؛ بعلاوه در مقابل روایت متقید مثل معتبره ابو خدیجه، مطلقاتی وجود دارد. پاسخ هم که مطابق متن معلوم است.

تأیید نقد دوم و رد نقد نقد

این که گفته شود: لیس للرجل خصوصية بدون پاسخ موجه نیست و آن همان است که در این متن آمده است یعنی: «لا يمكن الغاء الخصوصية في مثل هذا المقام»؛ لکن این که گفته شود: «ان مناسبة الحكم و الموضوع تقتضى الموضوعية»، معلوم نیست بر چه پایه گفته شده است؟! مناسبات باید فارغ از ذهنیت‌های شکل گرفته از بیرون، ادعا شود؛ فراغی که در این ادعا وجود ندارد! ضمناً اگر از روایت ابو خدیجه مفهوم‌گیری نشود - که نباید بشود - چگونه می‌خواهد مقید مطلقات باشد؟ مگر دو دلیل متوافق قابل جمع، نسبت تقیید پیدا می‌کنند؟! البته قاعدتاً این نکته مورد غفلت صاحب متن فوق نبوده است؛ به این لحاظ که معتبره ابو خدیجه به طور ضمنی در مقام شمارش شرایط قاضی هم است و از جمله شرایط مرد بودن را آورده است؛ قهراً مفهوم دارد و با نفی شرط، مشروط منتفی می‌شود. لکن این دفاع هم باز اشکال ما را بر متن مزبور برطرف نمی‌کند؛ با این بیان که اگر معتبره ابو خدیجه رسماً در مقام بیان شرایط بود و مطلق یا عامی در کنارش نبود، این ادعا قابل پذیرش بود؛ لکن معتبره رسماً در مقام بیان شرایط نیست به گونه ای که بتوان از آن مفهوم گرفت در کنار آن هم که مثل مقبوله ابن حنظله وجود دارد. به تعبیر دیگر: در مقام بیان شرط بودن معتبره ابو خدیجه متوقف بر مفهوم داشتن ذکر رجل است و مفهوم داشتن ذکر رجل متوقف بر بودن در مقام بیان شرایط انحصاری است فلزم الدور اگر کسی بخواهد از آن انحصار بفهمد (دقت کنید). بنابراین نقد دوم نیز بر استدلال مورد گفتگو وارد است و روایت ابو خدیجه دال بر اعتبار مذکر بودن در قاضی نیست و استدلال به آن از دو جهت مخدوش است.

ب و ج. بررسی و نقد استدلال به روایت جابر بن یزید جعفی از امام باقر - علیه السلام - و روایت حماد و انس بن محمد از پدرش از امام صادق - علیه السلام - از آباءه - علیه السلام - از پیامبر (صلی الله علیه) متن دو روایت قبلاً⁸ نقل گردید.

نقد

استدلال به این دو روایت از دو جهت مورد نقد واقع شده است؛

نقد اول:

نقد اول ضعف سند این دو روایت است، با این توضیح:

1. به ترتیبی که در استدلال، از ص 189-196، مورد اشاره قرار گرفت.

2. مبانی تکملة المنهاج، ج 1، ص 10.

3. ر.ک: وسائل الشیعة، ج 27، ابواب صفات القاضی، باب 1، ص 13، ح 5، و همان، باب 11، ص 139، ح 6.

4. جواهر الکلام، ج 40، ص 14.

5. القضاء و الشهادات، ص 229.

6. التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج 1، ص 225.

7. کتاب القضاء (تقریرات درس آیه الله گلپایگانی)، ج 1، ص 47.

8. ص 189 و 190.

9. پاورقی ص 190.

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الله عز و جل غيور يحب كل غيور.

همه می دانید که یکی از انحرافات که از زمان پیامبر شروع شد سنت زدایی بود. که گاهی از آن تعبیر می کنند به قرآن بسندگی همان شعاری که او داد حسینا کتاب الله بعد هم منع از نقل، نوشتن، حفظ کردن، گفتگو کردن از سنت پیامبر. چون قرار شد که کتاب الله کافی باشد. البته اهل بیت علیهم صلوات الله با این جریان مقابله کردند و نگذاشتند که تراث جدشان از بین برود. شما وسائل را نگاه کنید می بینید که امام صادق ع بی شمار از جدشان نقل می کنند البته با واسطه. پس با تلاش ائمه آن مبارزه با سنت پیامبر تا حد زیادی خنثی شد البته این معنایش این نیست که گناه و پلشتی کار آن ها کم شود. بعد می آییم به موازات جعل حدیث و دروغگویی در ارتباط با جعل حدیث سنت زدایی هم وجود داشته است. در این یکی دو قرن اخیر می بینیم که مبارزه با سنت و قرآن بسندگی مخصوصا در این دهه های اخیر در کشور ما بحث بوده است که روایات اسرائیلیات است بعدا گفتند مسیحیات مجوسیات حتی از یک عناوینی که مورد قبول بزرگان دانش حدیث هم بوده یعنی نقل به معنا استفاده کردند که بگویند ما باید احادیث را کنار بگذاریم. اخیرا من احساس می کنم این جریان تند شده است. بخشی از آن نقدی که من نسبت به سخنان آقای عبد الکریم سروش داشتیم همین بود که شما طوری وانمود می کنی که مثل بحار الانوار ده درصدش معتبر است و نود درصدش بخار و سراب است و همین ملاک حتما در روایت های دیگر هم هست. اخیرا دیدم همین آقا صحبت خودش را ادامه داده و در یک سخنرانی دیگر آب پاکی روی دست مخالفان ریخته و می گوید روایت صحیح و معتبر در بین روایات نامعتبر مثل یک انگشتر است در تلی از یک زباله یا ... طلایی است در کاه دان پر از کاه و به همین خاطر من از روایات نقل نمی کنم چون اصل را بر عدم قرار می دهم. طبیعتا این حرف ها را برخی می شنوند و چون تخصص لازم را ندارند قبول می کنند. مخصوصا اگر یک حرفی هم از یک انسان معمم پیدا شود که این مقدار روایات کافی ضعیف است، آن مقدار روایات بحار ضعیف است حرف این آقا جا پیدا می کند.

من بر اساس این که خداوند دوست دارد اهل علم نسبت به تراث غیرت نشان دهند. ان الله غيور يحب كل غيور. ما سربازان امام زمان و نشستگان بر سر سفره ی تراث اهل بیت باید اگر ناخوشی و کژ اندیشی می بینیم پاسخ دهیم البته آرام، منطقی و مستدل.

آیا واقعا وضعیست آنقدر سیاه است که آقای سروش مطرح می کند؟ ببینید چه مغالطاتی صورت می گیرد! درست است که بسیاری از روایات ما سند ندارد ولی زباله نیست، کاه نیست. شما شاید نتوانید برای دعای کمیل سند پیدا کنید چون اگر بخواهد سند باشد باید این طور باشد: کتاب معتبری که دعای کمیل را دارد مثلا شیخ طوسی در کتاب دعایش، باید از شیخ طوسی تا امام علی ع رجال معتبر باشند ممکن است این وسط یک نفر ناشناخته باشد ولی آیا دعای کمیل زباله است؟! این مغالطه است. آیا نمی شود آن را نقل کرد؟ نمی شود از آن استفاده کرد؟ نمی شود شب جمعه خواند؟ در صحیفه ی سجادیه برخی از دعاهایش محل بحث است که سند دارد یا نه اما اینطور است؟ نداشتن سند مساوی با خرافه و زباله بودن نیست. اولاً خیلی ها می گویند برای اعتبار یک متن سند یک راه است، راه های دیگری هم هست مثل فخامت متن، نامه ی امیرالمؤمنین به مالک اشتر در نهج البلاغه ی شریف اگر سندش زمین خورد آیا این نامه به کار نمی آید و زباله است؟ باید برود در کاهدان و نباید آن را نقل کرد؟ شنیدنی است که وقتی یکی از دانشجویان از این آقا سؤال می کند که پس چرا شما خودت نهج البلاغه را شرح کردی با این که نهج البلاغه هم همین مشکلات را دارد؟ پاسخ می دهد اگر هم اینطور است ولی متنش خوب است بعد می گوید از برخی از بزرگان ما مطلبی را ما می گوئیم که معلوم نیست این حرف برای آن ها باشد ولی متن متن خوبی است؛ همین حرف را در مورد روایات بزن. بله در روایات ما کاه هم هست، مطلب ناصحیح هم هست، باید هم جدا شود اما مطلب این است که چطور ما بیان می کنیم؟ آیا این مجوز می شود که ما حدیث نقل نکنیم؟ می خواهیم بگویم ما امروز وظیفه داریم اولاً خودمان فرمان درست شود. من امروز ابراز گلایه و ناراحتی کنم که در کلیپ اول برخی از معممین یک اشکالاتی به من کردند که اصلا وجهی ندارد. ما نمی خواهیم شخص را بکوبیم بلکه ما با این جملاتی که ایشان گفته کار داریم. وقتی گفته می شود اکثر معلومات روحانیون در

حوزه های علمیه خرافات است، حالا شما بگو آقای سروش چند سال پیش یک تعریفی از روحانیون ارائه داده است طبق آن تعریف (تعریف هم این است که هر کسی که شهریه می گیرد) فلان و فلان من کاری به آن ها ندارم من با این جمله و اثری که در ذهن یک جوان می گذارد کار دارم و کاری به حرف فلان حرف او در فلان مقاله ندارم. این مثل داستان افرادی قبل از ایشان (مرحوم شریعتی) است که بهترین و بدترین جملات را در مورد روحانیت داشت. بعد یک عده آن ها را می گرفتند و می گفتند ایشان فدایی روحانیت است و یک عده دسته ی دوم را می گرفتند و سب و لعن می کردند. عرضی که من در همان سال ها داشتم این بود که باید مجموعه را دید و بعد دید کدام غلبه می کند.

پس حوادث را باید مطالعه کنیم؛ از حوزه ها، از مراجع، از روحانیت؛ از تراش باید دفاع کرد. این ها مظلوم هستند. من نمی گویم حوزه نمره اش صد است، نمی گویم مرجعیت امام معصوم است؛ بارها گفته ام که معصوم پنداری غیر معصوم اشتباه و خطرناک است اما نباید هم این ها را از هم جدا کرد. مگر باب و بهاء چه گفتند؟ گفتند امام زمان بدون مرجعیت. آن یکی می گوید همانطور که جناب مصدق اقتصاد بدون نفت من هم دین بدون روحانیت، این یکی به نحو دیگری، بحث هم بر سر منافع شخصی نیست بلکه بحث بر سر این است که اگر این اعلام هدایت زمین بخورد چیز دیگری هم که به جای آن نمی گذارند. یک مرتبه مرجعیت را می زنند ولی دست انسان را در دست امام زمان می گذارند. اینطور که نیست. مرجعیت را می زنند و دست انسان را در دست علی محمد باب می گذارند. امیدواریم خداوند توفیق دهد در مسیری که مرضی اوست قدم برداریم. گفتگوی ما در ارتباط با آیات قرآن تمام شد. و بدون این که تعصب داشته باشیم روی گزینه ی خاص به این نتیجه رسیدیم که از قرآن کریم نمی شود منع تصدی زنان برای پست های کلیدی را استفاده کرد. البته من نسبت به رهبری جامعه و زعامت گسترده ی جامعه گفتم قابل گفتن است چه به قرآن نسبت دهیم و چه به مجموعه ی ادله اما قضاوت وزارت استانداری فرمانداری لولا جهات ثانوی (که اگر جهات ثانوی هم باشد همان جهات ثانوی مشکل دارد) نمی توانیم قائل شویم.

اما ادله ی ما فقط قرآن نبود. ما حدود هشت صفحه روایت آوردیم. از امروز می خواهیم برویم سراغ روایات. اولین روایت روایت ابوخیجه بود. چه کسی به این روایت تمسک کرد؟ جناب آقای خوبی. ما از آقای خوبی اول یاد می کنیم چون ایشان ماتن ماست و ما بر اساس کتاب ایشان پیش می رویم. ایشان صریحا فرمود: تشهد علی ذلک (یعنی شهادت می دهد بر اعتبار مذکر بودن برای مشروعیت قضاوت) صحیحة جمال المتقدمة. یا جناب صاحب جواهر البته ایشان اسم از معتبره ی ابوخیجه نمی برد ولی می فرماید: فی بعضها التصریح بالرجل. منظور ایشان هم همین روایت است. البته ابوخیجه دو روایت دارد. معمولا در کلمات به یک روایت اشاره شده ولی ایشان دو روایت دارد یکی در جلد 27 وسائل ابواب صفات قاضی باب 1 صفحه ی 13 حدیث 5 و دیگری در همان جلد باب 11 صفحه ی 139 حدیث 6 البته شبیه هم و هر دو راوی اش جناب ابوخیجه است.

اما به نظر ما این دلیل خالی از اشکال نیست. و ما در نهایت می خواهیم بگویم استدلال به این روایت موفق نیست. در استدلال به این روایت ما چند نقد داریم. نقد اول از جناب شیخ انصاری است. شیخ در عبارتی راجع به شرطیت ایمان و شرطیت مذکر بودن در قاضی می فرماید که ممکن است ملتزم نشویم. ایشان می گوید اگر عدم الخلاف باشد ما تسلیم هستیم اما اگر اختلافی باشد یا به یک وفاقی نرسیم (ولو به اختلاف هم نرسیم) ممکن است مناقشه کنیم. اگر چه در برخی از روایات آمده است «رجل» ولی حملش می کنیم بر مورد غالب چون غالب قضات مرد بوده اند اگر نگوییم همه اشان مرد بوده اند و به ما یاد داده اند ذکر وارد مورد غالب مفهوم ندارد لذا آن مطلقاتی که داریم مثلا در مقبوله ی ابن حنظله داشتیم «من کان منکم»، «من» هم برای مرد می آید و هم برای زن فلا یخصص به العمومات. کتاب القضا و الشهادات صفحه ی 229 ایشان می فرماید: لوله (عدم الخلاف) قوی المصیر الی عدم اعتبار الثانی (مذکر بودن) و ان اشتمل بعض الروایات علی ذکر الرجل لامکان حمله علی الورد مورد الغالب فلا یخصص به العمومات.

این نقد شیخ انصاری بر استدلال به روایت.

اگر کسی بگوید جناب شیخ فقط که یک روایت نبود. کسانی که دفاع می کنند می توانند بگویند ما ده ها روایت داریم بالاتر قرآن را داریم.

همین نقد را آقای خوبی دارد در التنقیح که حاشیه بر عروه است به مناسبت این که مرجع تقلید باید مرد باشد یا نه؟ همین بساط در آن بحث پهن شده است چون امام در معتبره ی ابوخیجه فرمودند مراجعه کنید به مردی البته روایت ابوخیجه مربوط به

قضاوت است منتهی می گویند قضاوت و مرجعیت از یک باب است. در آن جا خیلی ها به این استدلال متمسک شده اند. آقای خویی فرموده است ذکر رجل در حسنه ی ابوخیجه از باب ورود مورد غالب است. به عبارت دیگر امام ع منظورشان این بوده که بفرمایند شیعیان، برای قضاوت سراغ سنی ها نروید. خودتان یک قاضی انتخاب کنید و اصلاً قضاوت زن ها در آن موقع معهود نبوده است و هیچ گزارشی هم از زن بودن یک قاضی نداریم و دائم (نه غالب) مردان قاضی بوده اند؛ حالا امام در همچنین فضایی می فرمایند سراغ آن ها نروید و یک مردی از شیعیان انتخاب کنید، ما بگوییم مثبت این که زن نمی تواند قاضی باشد. امام نمی خواهند یک بحث تبعیدی مطرح کنند و منحصر کنند قضاء را در مرد.

پس آقای خویی هم اشکال دارد. چطور می شود انسان این قدر نظرش عوض می شود؛ ایشان در مبانی می گوید: تشهد علی ذلک (تشهد یعنی دلالت می کند چون بعدی را می گوید و یؤید) اما در بحث مرجعیت گفته دلالت نمی کند. از نظر تاریخ مبانی تکملة متأخر از التتقیح است. تنقیح برای ده هشتاد قمری است. وقتی آقای خویی بحث کرده اند و بعد تقریر شده است و آقای غروی تبریزی برده پیش آقای خویی و آقای خویی تأیید کرده اند ایشان را و تاریخ زده اند، تاریخ 22 جمادی الثانی 1385 است یعنی برای قبل از سال 1385 است. ولی مبانی در آخرش تاریخ 1395 ثبت شده است. بعید هم است که ایشان اول مبانی تکملة را نوشته است و کنار گذاشته باشد. پس ظاهراً همان نظری که در مبانی آمده نظر نهایی ایشان است یعنی ایشان معتقد است که روایت ابوخیجه صحیح است نه حسنه ثانیاً دلالت می کند بر عدم اعتبار قضاوت زن و باید مرد باشد.

به نظر ما این نقد نقد کارایی است، نقد درستی است چون این روایت (روایت ابوخیجه) دارد «رجل» آقایان گفته اند وارد مورد غالب من می خواهم طوری دیگر مطرح کنم و نقد را بیان کنم. من می خواهم بگویم این روایت دارد «رجل» ولی آیا دلالت هم دارد به حصر به «رجل» می گوید روایت دارد «رجل»، میگویم بله، من هم نمی خواهم بگویم روایت تعمیم دارد مثل روایت ابن حنظله، بحث بر سر دلالت این روایت بر تعمیم نیست بحث بر سر دلالت این روایت بر اختصاص است یعنی می خواهید مفهوم گیری کنید (که در اشکال بعد خواهیم گفت که نمی شود مفهوم گیری کرد)، این روایت دارد «رجل»، بله از این روایت توسعه نمی فهمیم اما اختصاص به «رجل» هم نمی فهمیم به عبارت دیگر اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند. لذا می گویم طرفداران استدلال به معتبره ی ابوخیجه نتوانسته اند نقد فوق را پاسخ دهند البته این روایت دلالت بر تعمیم ندارد لکن صحبت راجع به دلالت این روایت بر تعمیم نیست. گفتگو از دلالت این روایت بر اختصاص به مرد است که به نظر می رسد دلالتی عرفی بر این امر از این روایت استفاده نمی شود.

الحمد لله رب العالمین